





نانسی میتفورد

ترجمهٔ م. نحوی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: میتفورد، نانسی، ۱۹۰۴-۱۹۷۳م. Mitford, Nancy, 1904-1973

عنوان و نام پدیدآور: ولتر عاشق/ نانسی میتفورد/ ترجمه م. نحوی

مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص

شابک: ۵-۸۲۱-۲۵۳-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Voltaire in love, 2012

موضوع: ولتر، ۱۶۹۴-۱۷۷۸م/ نویسندگان فرانسوی -- قرن ۱۸م -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: نحوی، میلاد، ۱۳۶۴-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PQ۲۰۹۹

رده‌بندی دیویی: ۸۴۸/۵۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۷۷۵۴۹



■ ولتر عاشق

نانسی میتفورد ترجمه م. نحوی

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۱، ۷۷۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴



نانسی میتفورد (۱۹۷۳-۱۹۰۴)

این داستان‌نویس انگلیسی در خلال سال‌های جنگ جهانی دوم به شهرت رسید. سبک نویسندگی‌اش کم‌دی‌رمانتیک بود و هشت کتاب از او به‌جا مانده که معروف‌ترین آن‌ها در جستجوی عشق در بسیاری از سایت‌های نظرسنجی ادبی، در میان صد رمان برتر جهان قرار دارد. او همچنین از زیاده‌ترین زندگینامه‌نویسان بریتانیا در قرن بیستم به‌شمار می‌رفت. *ولتر عاشق* یکی از زندگینامه‌های داستانی اوست.

تقدیم به: ویکتور گونارد

به یگانه خواهرم، مهرناز

فهرست

۱۳	یادداشت نویسنده
۱۵	مقدمه مترجم
۱۷	درباره نویسنده
۲۱	ولتر و امیلی
۳۳	ولتر جوان
۵۳	در انگلستان
۶۱	ولتر سهم امیلی می شود!
۶۷	جشن ریشلیو
۷۷	سیره
۸۷	عشق فیلسوفانه
۹۵	فردریک وارد می شود
۱۰۵	ماجرای لینان و مادام دنیس
۱۱۱	نبرد دفونتن
۱۲۱	قضیه مادام دوگرافینی
۱۴۵	سفرهای گوناگون

۱۵۳	تاج‌گذاری فردریک
۱۶۹	ناکامی در فرهنگستان
۱۸۱	ولتر و فردریک
۱۸۹	تابستان شاد در سیره
۱۹۷	ولتر در دربار
۲۰۹	فلاسفه در عسرت
۲۲۱	دعوت‌نامه
۲۲۹	لونیویل
۲۳۵	سمیرامس
۲۴۳	امور متفرقه
۲۴۹	تو او را کشتی!
۲۵۷	بعد از تألیف
۲۵۹	موخره مترجم
۲۶۱	کتابشناسی

«چه بسیار رجال نامداری که چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، بی آنکه یادگاری سودمند از ایشان بر جای مانده باشد... و این ولتر بینوا، حتی اگر تنها ذهن و زبانش را در نظر آوریم، همچنان مانند شعله‌ای تابناک در حافظه بشریت افروخته است و همگان از من می‌خواهند حکایت آن قهرمان راستین را برای‌شان بازگو کنم».

توماس کارلایل

نوشته‌های میتفورد از علاقه وافر او به قرون هفده و هجده حکایت دارند و ولتر عاشق بدون شک از بهترین کتاب‌هایی است که در مورد آن دوره نوشته شده.

مایکل دیردا^۱

ولتر عاشق به عنوان تحسین‌شده‌ترین کتاب میتفورد، سطحی صیقلی و پرداخته دارد که در ذیل آن تاریخی استوار نهفته است.

تایم

روایتی عالی از یک داستان واقعی، فراتر از یک اثر ماندگار.

شیکاگو ساندی تریبون

۱. Michael Dirda؛ نویسنده و منتقد ادبی و برنده جایزه پولیتزر ۱۹۹۳

یادداشت نویسنده

دربارهٔ ولتر صدها کتاب نوشته شده است. این اثر را نه می‌توان به منزلهٔ زندگی‌نامهٔ او در نظر گرفت و نه مطالعه‌ای در خصوص دستاوردهای ادبی و فلسفی‌اش (که در تخصص من نیستند)، بلکه این نوشته در حقیقت شرحی از رابطهٔ او با مادمازل دوشاتل است. کار ولتر به عنوان یک پیشوای انقلابی، پس از مرگ وی آغاز شد. کمپین حمایتی‌اش در اعادهٔ حیثیت ژان کالاً، همکاری‌اش در تألیف دایره‌المعارف بزرگ علمی - فرهنگی فرانسه، مجادلاتش با ژان ژاک روسو و نگارش شاهکاری مانند کاندید^۱ همگی به دوران کهنسالی او مربوط می‌شوند.

۱. *Candide*؛ معروف‌ترین اثر ولتر که در ۱۷۵۹ به چاپ رسید و در دوران حیات وی ۲۰ بار تجدید چاپ شد. این داستان از برجسته‌ترین آثار ادبی جهان به شمار می‌رود.

مقدمه مترجم

ز عقل اندیشه‌ها زاید
که مردم را بفرساید
گرت آسودگی باید
برو عاشق شو ای عاقل
سعدی

ضرب‌المثل‌ی در زبان لاتین هست که می‌گوید: «نوشته‌ها می‌مانند و گفته‌ها می‌پرنند».^۱ امروز که بیش از دو قرن از مرگ ولتر می‌گذرد، قریب به صد جلد کتاب و بیست هزار نامه و یادداشت از وی به جا مانده که در نوع خود بی‌سابقه است. ویکتور هوگو در خطابه معروفش بر مزار ولتر در صدمین سالگرد وفاتش گفت: «ولتر به تنهایی آینه تمام‌نمای قرن هجدهم است». بسیاری از آزادی‌ها و حقوق بدیهی انسانی که به چشم بشر امروزی

1. Scripta manent, verba Volant

نمی‌آیند، حاصل قرن‌ها جهد و از خودگذشتگی بزرگمردانی چون ولتر بوده‌اند. کسی که معتقد بود هیچ چیز مانند تعلیم و تربیت رهایی‌بخش نیست و اگر قومی شروع به تفکر کرد، هرگز نمی‌توان متوقفش نمود. مقام ادبی و هنری و جایگاه اجتماعی ولتر بالاتر از آن است که در این مقدمه مختصر بگنجد. او نه تنها نویسنده‌ای توانا و ادیبی عالی‌قدر بود، بلکه در تاریخ و فلسفه و علوم نیز سرآمد عصر خویش به شمار می‌رفت و کمتر نویسنده‌ای در جهان به اندازه ولتر اثر از خود به یادگار گذاشته است. ولتر در تمام آثار خود به ستایش عدالت، آزادی عقیده و دفاع از حقوق انسانی پرداخته و با قامتی استوار در برابر خرافه‌پرستی و عقاید کهن که سد بزرگ راه ترقی و تعالی فکری بشر بوده، قد علم کرده است. قدرت بی‌نظیر قلم ولتر و همت بی‌انتهایش در تبلیغ اندیشه‌های انسان‌دوستانه، در کنار شجاعتی مثال‌زدنی - که تاریخ مشابه آن را کمتر سراغ دارد - الگویی جامع از وی ساخت که پس از گذشت قرن‌ها هنوز چون مشعلی فروزنده، چراغ راه آزادیخواهان و روشنفکران جهان است.

در مورد مصائب بی‌شمار ولتر، آراء و عقایدش و شاهکارهایی که خلق نموده، نویسندگان بسیاری قلم زده‌اند. اما ولتر عاشق در حقیقت حکایت سرگذشت او در ایام میانسالی، با تمرکز بر رابطه عاشقانه‌اش با زنی به نام امیلی دوشاتل است. مؤلف در بخش‌هایی از کتاب با بهره‌گیری از گنجینه مکاتبات ولتر، که در آن‌ها با طیف گسترده‌ای از شخصیت‌ها (از پادشاهان گرفته تا دوستان و آشنایان) نامه‌نگاری داشته، توانسته روایتی جامع از زندگی و روابط این روشنفکر بی‌بدیل ارائه دهد. میتفورد اعتقاد دارد این کتاب بیش از آنکه یک بیوگرافی باشد، در واقع گزارشی داستان‌گونه است. یا به زعم بنده حقیر، به جای آنکه زندگینامه ولتر باشد، نامه‌هایی از زندگی اوست!

درباره نویسنده

نانسی فریمن میتفورد^۱ روز ۲۸ نوامبر ۱۹۰۴ در خانواده‌ای متمول در لندن چشم به جهان گشود. پدر بزرگ پدری اش برتی میتفورد از دیپلمات‌های پرنفوذ انگلستان در اواخر قرن نوزدهم و پدر بزرگ مادری اش نویسنده و از بنیانگذاران نشریه ونیتی فر^۲ بود که تا به امروز از معروف‌ترین مجلات انگلیسی زبان در سراسر دنیاست. پدرش بارون از ملاکین بزرگ و شناخته شده به شمار می‌رفت. نانسی فرزند اول خانواده بود، پنج خواهر داشت که از بین آن‌ها جسیکا نویسنده و یونیتی فعال سیاسی و از هواداران پروپاقرص فاشیست‌ها و به‌خصوص هیتلر بودند. علایق و گرایشات سیاسی خواهران میتفورد، مقبول طبقه پایین دست جامعه انگلستان واقع نمی‌شد و در طی سال‌های جنگ جهانی دوم مشکلاتی را برای خانواده به دنبال داشت.

خواهران میتفورد خواندن و نوشتن را در خانه آموختند. نانسی بدون آنکه

1. Nancy Freeman Mitford

۲. *Vanity Fair*؛ مجله‌ای معروف پیرامون مد و فرهنگ عامه که هم‌زمان در چهار کشور اروپایی و امریکا منتشر می‌شود.

آموزشی در نویسندگی دیده باشد، اواخر سال ۱۹۳۱ اولین رمانش را چاپ کرد. در کنار آن برای روزنامه‌ها داستان می‌نوشت، داستان‌هایی که اغلب درباره زندگی طبقه اعیان و اشراف انگلستان و فرانسه بودند. اما موفقیت او از سال ۱۹۴۵ و با چاپ در جستجوی عشق^۱ آغاز شد. سبک نویسندگی کم‌دی - رمانتیک میتفورد در زمان خود توانست مخاطبین بسیاری پیدا کند. آشنایی او با گاستون پالوسکی^۲ سیاستمدار فرانسوی و از نزدیکان مارشال دو گل که به رابطه‌ای عاشقانه در خلال جنگ جهانی دوم انجامید، نامش را بیش از پیش بر سر زبان‌ها انداخت، رابطه‌ای که هرگز به ازدواج منجر نشد. همسر نانی، پیتیر راد^۳ سینماگر و فعال سیاسی بود که ازدواج آن دو در سال ۱۹۵۷ به طلاق انجامید.

بخش عمده شهرت میتفورد مربوط به زندگی نامه‌نویسی است. سال‌ها مطالعه و تحقیق او در این زمینه منتهی به نوشتن چهار کتاب تاریخی شد، زندگینامه مادام دوپمپادور^۴، پادشاه خورشید، زندگینامه فردریک کبیر و البته کتاب ارزشمند ولتر عاشق که خود از آن به عنوان بهترین اثرش یاد کرده است. در جستجوی عشق در سال ۱۹۴۵ فروش دویست هزار نسخه‌ای داشت و مبدل به پرفروش‌ترین کتاب سال انگلستان شد که شهرتی جهانی برای نویسنده‌اش به دنبال آورد. از سال ۱۹۵۰ هم ستونی ثابت در روزنامه ساندی تایمز^۵ به میتفورد اختصاص یافت. ولتر عاشق در ۱۹۵۷ چاپ شد و در کنار استقبال خوب خوانندگان، توانست توجه منتقدین را نیز جلب کند. بسیاری از اطلاعات این کتاب از نامه‌های بی‌شمار ولتر استخراج شده، که در مجموعه ارزشمند نامه‌نگاری‌های ولتر توسط تئودور باسترمن^۶ گردآوری شده‌اند.

1. The Pursuit of Love

2. Gaston Palewski

3. Peter Rodd

4. Madame de Pompadour

5. Sunday Times؛ پرفروش‌ترین روزنامه انگلستان که از سال ۱۸۲۱ هر یکشنبه چاپ می‌شود.

6. Theodore Basterman؛ (۱۹۷۶-۱۹۰۴) محقق، مترجم و نویسنده اهل لهستان ←

پادشاه خورشید که به سرگذشت لوئی پانزدهم می پرداخت در سال ۱۹۶۶ منتشر شد و موفقیت آن به حدی بود که مارشال دوگل خواندن این کتاب را به اعضای کابینه اش توصیه نمود.

میتفورد که همواره شیفته فرهنگ و تاریخ فرانسه بود، بعد از موفقیت این کتاب خانه ای در ورسای خرید و برای همیشه به فرانسه رفت. آخرین اثرش فردریک کبیر هم در ۱۹۷۰ چاپ شد. دولت فرانسه در ۱۹۷۲ نشان افتخار لژیون دو نور را به پاس سالها فعالیت ادبی به میتفورد اعطا کرد. این نویسنده در ۳۰ ژوئن ۱۹۷۳ در اثر ابتلا به سرطان خون در فرانسه درگذشت. از او هشت رمان، چهار زندگی نامه و تعدادی یادداشت ادبی به جای مانده است. ولتر عاشق اولین کتاب نانسی میتفورد است که به زبان فارسی ترجمه می شود و من این اقبال را داشته ام که این اثر با ارزش تاریخی - داستانی را به فارسی برگردانم. این تنها یک داستان عاشقانه نیست. مهم ترین ویژگی اثر که ولتر عاشق را از رمان های عاشقانه متمایز می سازد، واقعی بودن رخداد های آن است. خواننده در خلال سطرهای کتاب به تصویری از فرانسه قرن هجدهم دست می یابد که همین موضوع آن را از لحاظ تاریخی هم حائز اهمیت می کند. چند پاراگراف از کتاب به دلیل ملاحظات اخلاقی توسط مترجم حذف گردیده، که لطمه ای به متن وارد نمی کند. با توجه به قدمت دستنوشته های ولتر و تفاوت های نگارشی موجود در آنها با انگلیسی معاصر، در حد وسع کوشیده ام که این شکاف زمانی و زبانی را به حداقل برسانم. در پایان از دوستانی که در ترجمه عبارات فرانسوی کتاب مرا یاری کرده اند، صمیمانه قدر دانی می کنم.

م. نحوی - دی ۱۳۹۸

→ که ۳۰ سال از عمر خویش را وقف مطالعه و تحقیق درباره ولتر کرد. از او به عنوان بزرگ ترین ولترشناس قرن بیستم یاد می شود.

ولتر و امیلی

حکایت دلدادگی ولتر و امیلی دو شاتل^۱ قصه عشقی معمولی نبود، چون آدم‌هایی معمولی نبودند. خاطرات ولتر از این رابطه عاشقانه به اولین دیدار آن‌ها برمی‌گردد، اتفاقی که از آن به عنوان نقطه عطف زندگی‌اش یاد می‌کند: «در ۱۷۳۳ زن جوانی را یافتم که مانند من می‌اندیشید».

عجیب است که ولتر او را زودتر پیدا نکرده بود، چون پدرش در گذشته برای پدر امیلی کار می‌کرد و همچنین دوک ریشلیو^۲ یکی از نزدیک‌ترین دوستانش، سال‌ها دلداه او بود. ولتر عادت داشت بگوید که تولد امیلی را به یاد می‌آورد، اما این فقط نوعی تکیه‌کلام رایج در آن دوران بود، چیزی شبیه اینکه بگویند «او در میان بازوانم جان داد». با این حال، آتش عشق میان آن دو خیلی زود شعله‌ور شد و اطرافیان هم از آن مطلع شدند. عشق مدل فرانسوی که از تشریفات و تکلفات متداول عاریست و آغاز و پایانی

1. Gabrielle Emilie de Breteuil (Marquise du Châtelet)

۲. Louis Francois Armand du Plessis؛ دیپلمات، سیاستمدار و مارشال فرانسوی که به نشان سلطنتی دوک ریشلیو نائل گردید.

بی‌دردسر دارد. دردسر تنها زمانی شروع می‌شود که پای همسری حسود یا شکاک در میان باشد!

ولتر در نامه‌ای به سیدویل^۱ دوست و همکلاسی سابقش، درباره بانو دوشاتل می‌نویسد: «تو یک امیلی مذکر هستی و او یک سیدویل مونث!» و در نامه‌ای دیگر: «امیلی دوشاتل مرد بزرگی است، و تنها عیبش این است که زن است!». مقایسه او با سیدویل نشان از جایگاه ارزشمندش نزد ولتر داشت. زیرا سیدویل در تمام عمر ولتر از نزدیک‌ترین افراد به او محسوب می‌شد و ولتر همواره احترام بسیاری برای این رفیق قدیمی قائل بود.

همچنین امیلی را با «نیوتن» مقایسه می‌کرد، که کعبه آمال ولتر بود. در تعریف ویژگی‌های شخصیتی امیلی می‌گفت: «او اگرچه یک نابغه است و شیفته تجربه‌های متافیزیکی، اما از آداب و فنون دلبری نیز بی‌بهره نیست». ولتر معمولاً در نوشته‌هایش او را «بانو دوشاتل» خطاب می‌کرد. شاید به این دلیل که در آن دوران استفاده از نام کوچک زنان چندان رایج نبود. اما در خاندان براتویی^۲ که یگانه مایه افتخار و تنها لکه ننگش امیلی بود، هنوز که هنوز است از او با نام اصلی‌اش گابریله - امیلی یاد می‌کنند.

زمانی که این رابطه آغاز شد بعضی از آشنایان ولتر به دیده شک در آن می‌نگریستند. از میان دوستان او تنها دوک ریشلیو از نزدیک در جریان این ماجرای عاشقانه قرار داشت، و زمانی که امیلی اعلام کرد می‌خواهد تا پایان عمر در کنار ولتر بماند، غافلگیر نشد. اما روشن نیست که موسیو دوشاتل، همسر امیلی، کی و چگونه از این موضوع خبردار شد.

ولتر در آن زمان ۳۹ سال داشت و امیلی زنی ۲۷ ساله بود. هشت سال از ازدواجش می‌گذشت و مادر سه فرزند از جمله نوزادی چندماهه بود. زنی

۱. Pierre Robert de Cideville؛ حقوقدان و محقق فرانسوی و همکلاسی ولتر در دوران

مدرسه که رفاقت‌شان بیش از ۵۰ سال به طول انجامید.



پرتره امیلی دوشاتل

پرشور و هیجان که در میان اطرافیانش به زیاده‌روی در همهٔ امور شهرت داشت! جذابیتش برای مردان چیزی نبود که پاسخگوی امیال روحی‌اش باشد و برعکس اغلب مایهٔ عذابش بود. شمایل امیلی تصویری از یک مادمازل قرن هجدهمی به دست نمی‌داد. مادمازل دو فاند توصیفی از امیلی ارائه داده است که هر چند رگه‌هایی از بدجنسی در آن به چشم می‌خورد، اما می‌تواند تا اندازه‌ای درست باشد:

«زنی نحیف با دست‌ها و پاهایی بزرگ، سری کوچک، چشمانی ظریف

به رنگ سبز دریایی، دندان‌هایی نامرتب، موهای تیره و چهره‌ای که چندان مورد لطف طبیعت قرار نگرفته است، صورتی بی روح که تلاش چندان هم برای آراستش به خرج نمی‌دهد»

در مقابل، سیدویل که همانند قاطبه‌ی دوستان ولتر مجذوب امیلی بود، او را زنی با چشمان درشت و ابروهایی کشیده و سیاه و چهره‌ای دلپذیر توصیف می‌کرد، که معلومات و شوخ‌طبعی‌اش شخصیتی فوق‌العاده به او بخشیده بود. امیلی در اغلب یادداشت‌ها و نامه‌هایی که از آن دوران به جا مانده، «زیبا» توصیف شده است. از خلال کلمات این نوشته‌ها می‌توان دریافت که او حتی با تعاریف امروزی، چهره‌ای جذاب داشته، هرچند زیبایی او هرگز قابل قیاس با محبوب‌ترین زن فرانسه در آن سال‌ها، مادام دوپمپادور نبود و بخشی از این فاصله به دلیل ذهن اعتلایافته‌ای بود که امیلی را از هدر دادن وقت پشت میز آرایش یا در سالن‌های لباس، بر حذر می‌داشت. آراستگی ظاهر برای بانوان نیازمند توجهی دائمی است و برای زنی روشنفکر که نمی‌خواست وقت ارزشمندش را به سروکله زدن با آرایشگر و خیاط بگذراند، عدم بذل این توجه قابل توجیه می‌نمود.

او متولد ۱۷ دسامبر ۱۷۰۶ بود. در خانواده متمول براتویی^۱ که شغل موروثی‌شان قضاوت بود و در نتیجه ثروت حاصل از آن، به زمین‌دارانی بزرگ تبدیل شده بودند، اما با این وجود از طبقه اشراف به حساب نمی‌آمدند که این موضوع هم به طبقه‌بندی‌های نژادی برمی‌گشت. در زمان لوئی چهاردهم و به دنبال اصلاح قوانین، از قدرت فئودال‌هایی مثل خانواده براتویی کاسته شد و هیبت‌شان پس از آن جنبه‌ای تزئینی پیدا کرد. بر اساس قوانین جدید، تنها ورود به دو حرفه برای آن‌ها مجاز بود: خدمت در دربار یا ارتش.

فضای پاریس در زمان تولد امیلی دو قطبی بود. بخشی از آن در سیطره

1. Breteuil

قدرت قضات قرار داشت و بخشی دیگر مأموران مالیات. مالیات‌چی‌ها اقتصاد کشور را تأمین می‌کردند و معمولاً از طبقات فرودست جامعه بودند که رفته‌رفته به ثروت هنگفتی دست یافتند. در میان آن‌ها خانواده‌هایی هنردوست و اهل ادبیات هم پیدا می‌شدند که درآمد خود را صرف خرید کتاب، تماشای تئاتر یا جمع‌آوری تابلوها و مجسمه‌های نفیس می‌کردند. درباریان و رسای، خصوصاً آنان که علایق و سلایقی مدرن داشتند، از این زحمتکشان پذیرایی مفصلی می‌کردند، با زنان آن‌ها می‌خوابیدند و با دختران‌شان ازدواج می‌کردند!

با این همه فرانسه سرزمینی خوشبخت به شمار می‌رفت. چند صبحی از مصائب جنگ‌های لوئی چهاردهم می‌گذشت و البته هنوز کشور درگیر ماجراجویی‌های لوئی پانزدهم نشده بود!

پایتخت‌نشینان ثروتمند بودند. ولتر در توصیف پاریس زمان لوئی پانزدهم، به این نکته اشاره می‌کند که افرادی با جایگاه معمولی در دستگاه قضاوت، از رفاهی برخوردار بودند که امروزه کمتر کسی قادر است آن را تجربه کند. اگرچه خودشان لباس‌هایی ساده به تن می‌کردند، زنان‌شان غرق در جواهرات و البسه فاخر این سو و آن سو می‌رفتند. زندگی‌شان از تجمل و زیبایی چیزی کم نداشت، بهترین لوازم خانه، مبلمان، ظروف نقره‌ای اعلیٰ، چینی‌های گران‌قیمت و تابلوهایی نفیس که زینت‌بخش دیوارهای خانه بودند. حتی اشاره می‌کند که یک سرآشپز در پاریس درآمدی حدود ۱۵۰۰ لیور^۱ در سال داشت.

طبق برآورد او به طور متوسط شبی ۵۰۰ تا ۶۰۰ ضیافت شام در پاریس برگزار می‌شد که در پایان هر کدام از این مهمانی‌ها، هزاران لیور بر روی

۱. سکه‌های طلا و نقره که از سال ۷۸۱ میلادی تا سال ۱۷۹۴ واحد پول فرانسه به حساب می‌آمدند. طبق برآورد صورت گرفته، هر لیور در آن زمان دارای قدرت خریدی معادل یک دلار در سال ۱۹۶۵ بوده است.



لوئی پانزدهم

میزهای قمار دست به دست می‌چرخید، بدون آنکه کسی خم به ابرو بیاورد. به ادعای او میزان مرغ و گوشتی که طی یک شب در پاریس مصرف می‌شد، بیشتر از میزان مصرفی یک هفته لندن بود. خانواده براتویی در عمارتی بزرگ در محوطه کاخ تویلری^۱ زندگی

۱. Tuileries؛ کاخی سلطنتی در پاریس که قدمت آن به ۱۵۶۴ میلادی برمی‌گشت و اقامتگاه موقت چندین پادشاه فرانسه بود. این بنا در سال ۱۸۷۱ در آتش سوخت.

می کردند، که به شکل مرسوم خانه‌های فرانسوی، به چند آپارتمان مجزا تقسیم می شد که اعضای خانواده به صورت جداگانه در آن مستقر بودند. بارون براتویی (پدر امیلی) به همراه زن و فرزندانش در یکی از این خانه‌ها سکونت داشت.

پدر امیلی مردی شوخ و بذله‌گو بود، در پاریس و دربار ورسای آشنایان فراوانی داشت و مدتی هم به عنوان سرپرست تیم تشریفات دربار مشغول خدمت بود. مادرش اما زنی معمولی که در صومعه بزرگ شده بود و همواره بارون براتویی را به دلیل نجاتش از آنجا ستایش می کرد. هرچند خون اشرافیت در رگ‌هایش جریان نداشت اما خلق و خوی متینش از او زنی قابل احترام ساخته بود که می کوشید آداب و رسومی را که خود از آموختنش بی بهره مانده بود، به فرزندانش بیاموزد.

از نحوه صحیح خوردن و آشامیدن تا رفتار در کلیسا. حتی به آن‌ها می گفت که حواس شان به تلفظ کلماتی مثل Monseigneur (عالیجناب) باشد، زیرا شیوه ادا کردنش در کلیسا و دربار کاملاً متفاوت است! می گفت اگر کشیشی در اتاق حضور دارد، باید نزدیک‌ترین صندلی به شومینه را به او اختصاص دهید و سر میز غذا، پذیرایی را از او شروع کنید، حتی اگر با فروتنی در انتهای میز نشسته باشد. اما امیلی سود چندانی از این تعالیم اخلاقی نبرد. او بیش از اینکه سعی کند مبادی آداب باشد، با افکار بلندپروازانه خود دست و پنجه نرم می کرد و به همین دلیل برخی از آشنایان می گفتند که این دختر خوب تربیت نشده است، غافل از اینکه او پرورش ذهن و قوه تخیل را بر همه چیز ارجح می دانست.

پدرش آنقدر باهوش بود که بداند چه نابه‌ای پرورش داده است. زمانی که دختران جوان هم سن و سال امیلی اصول آشپزی و خانه‌داری را از پیشخدمت‌ها یاد می گرفتند، امیلی مشغول یادگیری زبان‌های لاتین، ایتالیایی و انگلیسی بود و به حدی استعداد داشت که بعد از مدتی می توانست به

راحتی اشعار ویرژیل^۱، تاسو^۲ و میلتن^۳ را بخواند! او کتاب *اذه اید*^۴ ویرژیل را ترجمه کرد. از هوراس^۵ ابیات فراوانی حفظ بود و با آثار سیسرو^۶ آشنایی داشت. از یادگیری زبان اسپانیولی گریزان بود، زیرا شنیده بود کتاب‌های به دردبخوری وجود ندارند که به اسپانیولی نوشته شده باشند. اما با همه این اوصاف، استعداد حقیقی امیلی در ریاضیات بود. یکی از دوستان خانوادگی آن‌ها، پیرمردی دانا به نام موسیو مزیه، امیلی را تشویق می‌کرد و در گرایش او به ریاضیات نقش بسزایی داشت. خانه آن‌ها معمولاً پاتوق اندیشمندان و چهره‌های ادبی شاخصی مثل فونتئل^۷ بود، منشی فرهنگستان علوم فرانسه که به عنوان یک شخصیت ادبی برجسته، بعدها تا اندازه‌ای در زندگی ولتر هم نقش آفرین شد. فونتئل متولد ۱۶۵۷ بود و در زمان کودکی امیلی، مردی میانسال به شمار می‌رفت. تکیه کلامش این بود که آرزو دارد برای یک فصل دیگه هم که شده توت‌فرنگی ببیند و زمانی که در بستر مرگ بود تأیید کرد که ۹۹ فصل توت‌فرنگی را شاهد بوده است! دوک سن سیمون^۸، که او را پیرمرد مخوف می‌نامیدند، از دیگر مهمانان همیشگی منزل آن‌ها بود. ژان باتیست روسو^۹ (دیگر مهمان همیشگی) چشمان

۱. شاعر کلاسیک روم باستان

۲. Tasso؛ شاعر ایتالیایی قرن ۱۶ میلادی

۳. John Milton؛ شاعر بلندآوازه انگلستان در قرن ۱۷ میلادی

۴. منظومه‌ای حماسی در ۱۲ جلد که در اواخر سده یکم پیش از میلاد توسط ویرژیل به زبان لاتین سروده شد.

۵. Horace؛ شاعر سرشناس رومی و معاصر ویرژیل

۶. Cicero؛ خطیب، سیاستمدار و فیلسوف معروف رومی

۷. Bernard Fontenelle؛ نویسنده و دانشمند فرانسوی در قرن ۱۷ میلادی

۸. Louis de Rouvroy؛ نظامی و دیپلمات فرانسوی که دومین و آخرین دوک سن سیمون بود.

۹. Jean Baptiste Rousseau؛ شاعر و نمایشنامه‌نویس قرن ۱۷ میلادی و از دشمنان همیشگی

این دوک پیر را به خاکستر مرده‌ای تشبیه کرده بود که در وسط املت ریخته باشند! دوک هرگز برای شام تشریف نمی‌آورد، زیرا تمایل نداشت که مسئولیت پذیرایی متقابل را بر عهده گیرد و از آنجا که معروف بود دستی را که به او غذا نرسانده گاز می‌گیرد، همیشه پشت سر خانواده براتویی سمپاشی می‌کرد. مردی متمول و بسیار خسیس که رفتارهای عجیب و غریبش در جمع مورد تمسخر دیگران قرار می‌گرفت.

وقتی امیلی ۱۹ سالش شد، به عقد مارکیز دوشاتل^۱، کلنل ۳۰ ساله ارتش درآمد که از خانواده‌ای سرشناس از منطقه لورن^۲ بود. او با بزرگان ارتش فرانسه حشر و نشر داشت و امیلی از امتیازاتی که به واسطه جایگاه همسر نصیبش شده بود، لذت می‌برد. امتیازاتی مثل نشست و برخاست با ملکه و افتخار همراهی او در سفرهایش.

اجداد مارکیز دوشاتل همگی نظامی بودند. پدر بزرگش از مارشال‌های فرانسه بود. اما بعد از تغییر حکومت در فرانسه از قدرت خانواده‌شان کاسته شد و اموال و زمین‌های بسیاری را از دست داده بودند. مارکیز درآمد زیادی نداشت و پولی هم که از زمین‌های کشاورزی به دستش می‌رسید ناچیز بود، هر چند جهیزیه بی‌نقص امیلی آن‌ها را تا حدود زیادی بی‌نیاز می‌ساخت. دو فرزند امیلی و مارکیز دوشاتل در سال اول ازدواج‌شان متولد شدند. شوهر امیلی بیشتر وقت خود را در پادگان می‌گذراند و زن جوان ناچار بود در خانه کنار بچه‌ها بماند. او که مانند پدرش شخصیتی اجتماعی داشت این شرایط را چندان نمی‌پسندید. کم‌کم برای وقت گذراندن به قمار روی آورد و مجذوب این سرگرمی ماجراجویانه شد. به رغم برخورداری از خانواده‌ای سنتی و مقید، امیلی همیشه رفتارهایی شیطنت‌آمیز از خود بروز

1. Florent Claude du Chatellet

۲. Lorraine؛ منطقه‌ای باستانی و فرهنگی در شمال شرقی فرانسه که با سه کشور بلژیک، لوکزامبورگ و آلمان مرز مشترک دارد.



ژان باتیست روسو

می داد که مورد شماتت اطرافیان قرار می گرفت. یک بار مرد جوانی که به عنوان پیشخدمت در خانه آن‌ها کار می کرد، صبح زود به اتاق خواب امیلی فراخوانده شد. امیلی همان‌طور که داشت به او امر و نهی می کرد ناگهان لباس خوابش را از تن درآورد و چون مجسمه‌ای مرمین، برهنه در مقابل خدمتکار ظاهر شد! هرچند آداب و رسوم فرانسه قرن هجدهم تا حدود زیادی آزادانه و راحت بودند، اما رفتار امیلی با هیچ معیاری رفتاری سالم محسوب نمی شد. این را می توان از وحشتی که خدمتکار جوان از امیلی داشت، به خوبی درک کرد!

شروع روابط احساسی امیلی، با فردی به نام مارکیز گبریان^۱ بود، که با خیانت طرف مقابل همراه گشت. این ناکامی برای امیلی گران تمام شد و زمانی که اطمینان حاصل کرد مرد قصد بازگشت ندارد، از او تقاضا کرد که برای بار آخر یکدیگر را ملاقات کنند. گبریان پذیرفت و به دیدار امیلی آمد. سر میز شام امیلی از او خواست که یک کاسه سوپ برایش بریزد. هنگام خداحافظی نامه‌ای به گبریان داد که خوشبختانه بعد از چند قدم دور شدن از خانه، آن را گشود. در نامه نوشته شده بود که سوپ سمی بوده و اینک من به دست عشقم کشته خواهم شد! گبریان با دستپاچگی به سمت خانه دوید و امیلی را در وضعیتی وخیم یافت. به هر صورت که بود توانست او را با اقدامی به موقع از مرگ حتمی نجات دهد و آرام کند، اما با این حال رابطه آن‌ها دوامی پیدا نکرد.

عشق بعدی امیلی، دوک ریشلیو بود. مردی باتجربه و زیرک که همین ذکاوت به یاری‌اش آمد تا سر بزنگاه از مکر امیلی در امان بماند و از رابطه کنار بکشد، اما ریشلیو و امیلی تا پایان عمر دوستان نزدیک یکدیگر باقی ماندند. امیلی در ۲۷ سالگی صاحب سومین فرزند شد که یک پسر بود. پس از آن مطالعات خود را از سر گرفت، در حالی که چشم‌انتظار انقلابی بود که معمولاً در زندگی زنانی که دیگر چندان جوان نیستند، به وقوع می‌پیوندد!

ولتر جوان

ولتر هم زندگی پر فراز و نشیبی داشت، اما نه به واسطه عشق و عاشقی! «فرانسوا ماری آروئه» در ۲۱ نوامبر ۱۶۹۴ در پاریس متولد شد. این حقیقت تا مدت‌ها پوشیده مانده بود، زیرا او ادعا می‌کرد در ماه مارس به دنیا آمده و فرزندی نامشروع بوده است! عاشق مغلظه کردن بود و مشخصاً تمایلی نداشت درباره اصل و نسب خانوادگی‌اش صحبت کند. وقتی بزرگ‌تر شد نام خانوادگی خود را به ولتر تغییر داد. «با نام قبلی خویش بسیار نگون‌بخت بودم و اینک می‌خواهم بخت خود را با نام جدید بیازمایم!».

فرانسوا سومین فرزند خانواده‌ای متوسط بود که پدر و مادرش هیچ‌کدام به سن پیری نرسیدند، حتی برادر و خواهرش. دو برادر بزرگ‌تر هم داشت که در شیرخوارگی از دنیا رفتند. در هنگام تولد جثه‌ای بسیار نحیف داشت و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که بیش از چند هفته دوام بیاورد. در هفت سالگی مادرش را از دست داد و نزد پدرش بزرگ شد. پدری که دیگر ازدواج نکرد. آروئه‌ها در اصل از اهالی پواتو^۱ بودند. پدرش دفتر اسناد رسمی داشت و از

۱. Poitou؛ استانی ساحلی در غرب فرانسه



ولتر

زندگی مناسبی برخوردار بود. او همیشه از پسرانش می‌خواست تا مشاغلی مطمئن و شریف را برگزینند، چیزی شبیه شغل خودش. پسر بزرگ حرفش را گوش کرد، اما فرانسوا نه.

فرانسوا بچهٔ بد مدرسه بود و همه از او شاکی بودند. پدرش می‌گفت که تو هرگز به بهشت نخواهی رفت، و او پاسخ می‌داد: «از کدام بهشت حرف می‌زنی؟ بهشت تنها خوابگاهی برای این دنیاست!». یکی از معلمانش می‌گفت که هرگز کودکی با این اندازه عشق به شهرت ندیده است. اما او طبعی خونگرم داشت و در میان بچه‌ها محبوب بود. رفقای آینده‌اش در زندگی، تقریباً همگی دوستان دوران مدرسه‌اش بودند. پیر روبر سیدویل

که ولتر او را فرشته نگهبان می‌نامید)، دوک ریشلیو و برادران دارژانسون^۱ که یکی مارکیز بود و دیگری کنت، از این جمله بودند. او همچنین رابطه خود را با برخی از آموزگاران حفظ کرد و احترام زیادی برای‌شان قائل بود. وقتی زمان انتخاب شغل فرا رسید، به پدر گفت که قصد دارد نویسنده شود. پدرش جواب داد: «یعنی به عبارت دیگر فردی بی‌فایده برای جامعه که باری بر دوش اطرافیان است و نهایتاً از گرسنگی می‌میرد!». آروئه که چندان به آینده فرزندش امیدوار نبود، او را وادار کرد تا در رشته حقوق تحصیل کند. اما ولتر هرگز با این مسئله کنار نیامد. رغبتی به تحصیلات نشان نمی‌داد و شب‌ها به جای اینکه درس بخواند، اغلب تا صبح غرق در تفکرات خود بود. بعد از مدتی، پدر که متوجه شد پسرش در وضعیت مطلوبی به سر نمی‌برد او را از مدرسه حقوق بیرون آورد و با کمک آشنایانی که داشت، در سال ۱۷۱۳ شغلی بدون مواجب در سفارت فرانسه در لاهه^۲ برای فرانسوادست و پا کرد. آنجا بود که ولتر جوان برای نخستین بار در دام عشق اسیر شد. احساسی که به گفته خودش دیگر هرگز مشابه آن را تجربه نکرد. اما این عشق نمی‌توانست به ازدواج بیانجامد. تلاش کرد با دختر فرار کند، فراری نافرجام که برایش رسوایی به بار آورد و سرافکننده و ناکام به خانه برگشت. این بار پدرش او را به دفتر یک وکیل فرستاد. ولتر اشتیاقی به این کار نیز نداشت، اما تجربه حضور در دفتر وکالت سبب شد اطلاعات بسیاری در خصوص تجارت، مسائل حقوقی و قوانین پیدا کند، که بعدها به کارش آمد. در همین دفتر بود که با «نیکولا تیه ریو»^۳ آشنا شد. او منشی دفتر بود و آشنایی این دو به رفاقتی ابدی انجامید.

۱. Marc-Pierre و Rene-Louis d'Argenson؛ برادران سیاستمدار قدرتمند فرانسوی

۲. در املائی فرانسوی Hague، شهری در غرب هلند که پایتخت اداری آن محسوب می‌شود.

۳. Nicolas-Claude Thieriot؛ نویسنده فرانسوی و از نزدیک‌ترین دوستان ولتر

تیه ریو شخصیتی با مزه، تنبل، بدبین و گزافه‌گو داشت و در مقایسه با سایر دوستان ولتر فرد چندان باهوشی به شمار نمی‌رفت. در میان تمامی رفقای او سیدویل و شارل دارژانتال^۱ انسان‌هایی استثنایی بودند که ولتر هوش تابناک آن‌ها را می‌ستود. ریشلیو هم یک دوک شناخته شده بود. این‌ها باعث می‌شد تیه ریو از هر سه‌شان وحشت داشته باشد، زیرا می‌دانست که تفاوت‌های فاحشی با او دارند. اما تیه ریو هم صاحب ویژگی‌هایی منحصر به فرد بود که در واقع بیشتر با بخش فرودست طبع ولتر تناسب داشتند!

ولتر می‌توانست با فراغ‌بال پیش او لاف بزند و چیزهایی تعریف کند که دیگر دوستانش باور نمی‌کردند. وقتی در کنار هم بودند ساعت‌ها به لطفه‌های پیش‌پا افتاده می‌خندیدند. به مرور آنقدر با هم مأنوس شدند که اگر یکی بیمار می‌شد، دیگری تب می‌کرد. در سال‌های جوانی، تیه ریو و سیدویل مهم‌ترین آدم‌های زندگی ولتر بودند. لاقیدی اولی و جدیت دومی خصوصیتی بودند که ولتر به هر دوشان در کنار هم نیاز داشت.

ولتر در کالج لوئی کبیر درس خوانده بود، در حالی که اغلب آقا زادگان به اتون^۲ فرستاده می‌شدند. او با ورود به دانشگاه کم‌کم به جامعه پیشرفته گرایش پیدا کرد، جامعه‌ای که بعدها وقتی که تنها ۲۱ سال داشت، عزیز در دانه آن به حساب می‌آمد.

شمایل او در جوانی، جذاب و فریبنده بود. با چشمانی سیاه و رقصنده، بینی سربالا، صدایی رسا و البته سلیقه‌ای تحسین‌برانگیز در انتخاب لباس. همه این‌ها در کنار شخصیت صریح و کنجکاو او ادبیاتی که به کار می‌برد، او را در کانون توجه اطرافیان قرار می‌داد. ولتر جالب‌ترین شخصیت دوران

۱. Charles Augustine d'Argental؛ وکیل و دیپلمات فرانسوی و از نزدیک‌ترین دوستان

ولتر که منتقد بسیاری از آثار او بود و ولتر برای نظراتش ارزش بسیاری قائل بود.

۲. Eton؛ کالجی در انگلستان بود که در سال ۱۴۴۰ توسط هنری ششم تأسیس شده بود تا نخبگان را برای تحصیل در کمبریج پرورش دهد.

خود بود و بسیاری معتقدند تاریخ تاکنون شخصیتی جالب‌تر از او به خود ندیده است!

دوک‌ها و دوشس‌ها، مارشال‌ها، وزرا و شاهزادگان از سر و کول یکدیگر بالا می‌رفتند تا در دعوت از ولتر برای ضیافت شام، از هم پیشی بگیرند. در این میان تنها کلیسا بود که به او روی خوش نشان نمی‌داد. از دید جامعه روحانیون، صراحت لهجه آروئه جوان به مرحله خطرناکی رسیده بود. کاردینال فلوری^۱ که ولتر را از نوجوانی می‌شناخت و به او علاقه‌مند بود، با کشیش‌ها هم عقیده بود که استعداد این پسر تباه شده است! پدرش هم بر همین باور بود. او دوستان ولتر را مقصر می‌دانست و او را به خاطر رابطه با آن‌ها شماتت می‌کرد. ولتر معتقد بود کسانی که در ادبیات و هنر به جایی رسیده‌اند، عموماً در جهت خلاف میل خانواده رشد کرده‌اند، باید اذعان کنیم که حق با ولتر بوده است! یکی از اولین نوشته‌های او که نخستین دردسرهای او را هم برایش به همراه داشت، قطعه شعر هزلی بود به نام مرداب^۲، که در آن به افسانه‌پرداز شهیر «هودار»^۳ حمله کرده بود. علت این حمله هم مشخص بود. هودار جایزه مسابقه شعر را که به عقیده همگان ولتر استحقاقش را داشت، به شاعر دیگری داده بود. شعر مرداب در پاریس دهان به دهان می‌چرخید و اوضاع را برای ولتر نگران‌کننده می‌کرد. یک قاضی سالخورده به نام مارکیز سن آئزه^۴ به ولتر پیشنهاد کرد تا نزد او در خانه بیلاقی‌اش پنهان شود. سن آئزه دایی برادران دارژانسون بود.

ولتر چند ماه را در منزل او گذراند. اقامتی سودمند در جوار مردی جهان‌دیده

۱. Andre-Hercule Fleury؛ کاردینال بانفوذ فرانسوی که بعدها نخست‌وزیر لوئی پانزدهم شد.

2. Le Bourbier

۳. Antoine Houdar la Motte؛ نویسنده، شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی

۴. Marquis de Saint Ange؛ سیاستمدار و حقوقدان فرانسوی

و مطلع، که سابقاً مناصب سیاسی مهمی در حکومت فرانسه داشت و تمام عمرش در حول و حوش ورسای گذشته بود. او به تمام جزئیات حکومت اشراف داشت و از طرفداران لوئی سیزدهم بود. موسیو سن آنژه عاشق این بود که خاطراتش را تعریف کند و ولتر جوان هم تشنه شنیدن و آموختن. ایده تاریخ‌نگاری از همین روزها در ذهن ولتر شکل گرفت و همان جا بود که نگارش هنریاد^۱ را آغاز کرد. شعری حماسی در رثای هنری چهارم پادشاه فقید انگلستان، که بعدها شهرتی جهانی برای شاعرش به همراه آورد. مسأله ولتر با حکومت وقت فرانسه، همیشه از یک جنس بود. او یک نمایشنامه، داستان یا شعر در مخالفت با موضوعی می‌نوشت - که می‌توانست رویکرد کلیسا یا دربار باشد - و طرف مقابل هم واکنشی شدید نشان می‌داد. ولتر به خوبی می‌دانست که با آتش بازی می‌کند. ژان باتیست روسوی شاعر از سال ۱۷۰۷ به جرم نوشتن اشعار هجوآمیز، مرتباً در تبعید به سر می‌برد. هر نویسنده‌ای که حرف تازه‌ای داشت، باید منتظر احکامی مشابه می‌بود. اما ولتر نمی‌توانست خشونت، بی‌عدالتی و خرافات حاکم بر جامعه را تحمل کند و ذات نقادش، در کنار میل همیشگی‌اش به دیده شدن، دست به دست هم او را به منتقدی بی‌پروا تبدیل کرده بودند.

او که از قدرت قلم خود آگاه بود، بی‌صبرانه انتظار می‌کشید تا تاثیر نوشته‌هایش را بر دیگران مشاهده نماید. وقتی این نوشته‌ها را با صدای بلند در جمع دوستان می‌خواند، از میان آن‌ها بیش از همه تیه ریو بود که خود را شیفته افکار او نشان می‌داد و هر جا که می‌نشست درباره آخرین شاهکار دوست فرهیخته‌اش سخن می‌گفت و نقل قول‌هایی از او به زبان می‌آورد. ولتر وانمود می‌کرد که از این موضوع عصبانی می‌شود، اما در حقیقت نفسش به همین بند بود که درباره او صحبت کنند! و تقریباً همه فهمیده بودند که این

خشم ساختگی است. ولتر اقبال بلندی داشت که در دورانی زندگی می‌کرد که اندیشه‌نویسندگان کالایی با ارزش به حساب می‌آمد و ناشران گوش‌های‌شان را تیز می‌کردند تا پیش از رقیب، از تولد یک اثر پرفروش باخبر شوند. اما این فضای رقابتی آفت‌هایی هم در پی داشت. وسوسه شهرت و کنارزدن رقبا، سرقت‌های ادبی و دست‌بردن در آثار دیگران را رواج داد. گاهی اوقات دستانی آلوده و نامرئی فصل‌هایی به یک کتاب اضافه یا از آن کم می‌کردند و هر روز آثار تحریف‌شده بیشتری روی پیشخوان کتابفروشی‌ها می‌رفت.

آیا ولتر خود را آماده کرده بود که نوشته‌هایش به تاراج بروند؟ مشکل فقط این نبود. اگر هم کتاب به سلامت چاپ می‌شد و به دست خوانندگان می‌رسید، خطر بعدی در کمین بود. پای مأموران حکومتی به ماجرا باز می‌شد و به بهانه گمراه‌کننده بودن کتاب‌ها، آن‌ها را از کتابفروشی‌ها جمع می‌کردند و چندین جلد را هم می‌سوزاندند. ناشران را تهدید به زندان می‌کردند و سپس با انتشار اعلامیه‌هایی در سطح شهر، اثر و نویسنده‌اش را به شدیدترین شکل ممکن محکوم می‌نمودند. این اوضاع ولتر را مضطرب می‌ساخت.

در نامه‌ای به دالامبر^۱ نوشت: «از تو می‌خواهم به محض اینکه کوچک‌ترین خطری احساس کردی، مرا در جریان بگذاری تا با درایت خویش موضوع را حل کنم. از تبعید و زندان آنقدر نمی‌ترسم که از اشعار جعلی که به من نسبت داده می‌شوند».

ولتر که خطر را بیخ گوش خود احساس می‌کرد، باید نزد شاهزاده یا دوکی پناه می‌گرفت که آنقدر بلندمرتبه باشد که پلیس نتواند برای دستگیری‌اش بدون اخطار قبلی اقدام کند. البته او دوستان قدرتمندی هم داشت (مثل دوک ریشلیو و دارژانسون‌ها) که به لطف نفوذشان در محاکم قضایی پاریس، در چنین مواقعی چندان جای نگرانی نبود. صبر می‌کرد آب از آسیاب بیفتد،

۱. Jean le Rond d'Alembert؛ ریاضیدان، فیزیکدان و فیلسوف مشهور فرانسوی



دالامبر

به پاریس برمی‌گشت و مشغول نوشتن اثر انتقادی بعدی می‌شد! یکی دوسال اوضاع آرام بود. تا اینکه در ۱۷۱۵ جنجالی تازه با آغاز قدرت‌گیری دوک اورلئان^۱ (نایب‌السلطنه) به وجود آمد. نایب‌السلطنه رفتارهایی نامتعارف از خود بروز می‌داد. زمانی که برای صرفه‌جویی در هزینه‌های دربار

۱. Duc d'Orleans؛ عنوانی سلطنتی در دربار فرانسه (نایب‌السلطنه) که معمولاً به برادر پادشاه تعلق می‌گرفت.